

شناسایی از دیدگاه حقوق بین الملل اسلام و حقوق بین الملل معاصر

(تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۱۲/۲۲ ، تاریخ تصویب ۱۳۹۷/۰۴/۰۸)

آریا عزیزی

کارشناس ارشد حقوق بین الملل

چکیده

از دیدگاه اسلام آن نظام حقوقی درست، استوار و شایسته حکومت بر زندگی انسان ها است، که بنیادی الهی داشته باشد، و چون خدا - خالق بشر آن را خود ترسیم می کند، پس قادر است که قواعد و مقررات حقوقی را درست هماهنگ با مقتضای طبیعت بشر قرار بدهد؛ و باز چون قوانین طبیعی تغییر ناپذیر و ثابتند، ما نیز در زمینه مقررات حقوقی الهام یافته از فطرت، با مقرراتی ثابت سر و کار خواهیم داشت. تردیدی نیست که حقوق بین الملل اسلامی به معنای مقررات کلی حاکم بر روابط بین المللی یک کشور مسلمان، عمدتاً در دوره ده ساله زندگی سیاسی پیامبر بزرگوار اسلام در مدینه، تکوین یافت. اولین دولت اسلامی با هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه شکل گرفت. پیامبر اکرم با پیمان مدینه جمعیت دولت خویش را مشخص کرد مسلمانان و یهودیان اعضای اولیه جمعیت شدند با فتح مکه برخی سرزمینهای دیگر و مسلمان شدن مردم آن سرزمینها جمعیت مسلمان دولت اسلامی افزایش یافت و با نزول سوره توبه و تشریح پیمان ذمه عضویت پیمانی در دولت اسلامی افزون بر یهودیان مدینه سایر اهل کتاب را نیز شامل شد. به این ترتیب با تأسیس دولت اسلامی در مدینه نهاد تابعیت نیز به وجود آمد. این تابعیت بر یکی از دو معیار ایمان یا پیمان استوار بود. لذا یکی از مبانی تقسیم بندی جریان های سیاسی و فکری در قرآن، ایمان و بی ایمانی افراد و جناح های فکری و سیاسی است. از این رو فقها کشورها را به لحاظ موضعی که در برابر اسلام اتخاذ می کنند، به عنوان «دار» یاد کرده و هر داری را مبین همان حالتی قرار داده اند که مردمشان از نظر عقیدتی و سیاسی برای خود برگزیده اند. در شناسایی کشورها نیز اسلام در سه زمینه عمده به آن توجه دارد؛ قدرتی مشروع و برحق است که بر اساس معیار اسلام باشد، قدرت مورد نظر مشروع است اما به لحاظ قانونی و النهایه رژیم حاکم بر آن حتی فاقد همین مشروعیت قانونی نیز باشد و فقط به جهت اضطرار ناگزیر از شناسایی کشور مربوطه باشد. البته ضرورت شناسایی از دیدگاه اسلام و معاصر نیز متفاوت است به جهت اینکه در اسلام، شناسایی تا رفع ضرورت ادامه دارد، در حالیکه در بین ملل معاصر چنانچه منافعی در برداشته باشد، حتی این شناسایی توسعه و ادامه نیز پیدا می کند.

واژگان کلیدی: شناسایی، دولت، حکومت، شناسایی دوزوره، دوفاکتو، شناسایی صریح،

شناسایی ضمنی



بخش اول: کلیات

خصایص فکری و عقیدتی، مهم ترین عنصر در تشکیل یک ملت است و به همین دلیل است که این نوع خصیصه در تمایز کشورها، تأثیر بسزایی دارد و مرزبندی بین کل کشورها را مشخص می کند. کشورها قبل از آن که به لحاظ شرایط اقلیمی و جغرافیایی یا از نظر نژاد، نامی به خود بگیرند، نام خود را از عقیده و تفکر سیاسی که دارند، کسب می کنند یکی از مبانی تقسیم بندی جریانهای سیاسی و فکری در قرآن، ایمان و بی ایمانی افراد و جناح های فکری و سیاسی است. در این تقسیم بندی، انسان ها به مؤمنان، مشرکان منافقان، کافران و مرتدان تقسیم می شوند.

از این رو فقها کشورها را به لحاظ موضعی که در برابر اسلام اتخاذ می کنند، به عنوان «دار» یاد کرده و هر داری را مبین همان حالتی قرار داده اند که مردمشان از نظر عقیدتی و سیاسی برای خود برگزیده اند. «دار» در لغت به معنای منزل بوده که در این باب مبین مفهوم کشور است. گرچه درباره تقسیم عالم به دارالاسلام و دارالکفر مستند قرآنی وجود ندارد، ولی فقها به استناد روایات معتبر اسلامی، برای توضیح آثار حقوقی این دو منطقه، ناگزیر از آن شده اند، هر چند عده ای از متفکران معتقد بوده اند که تفکر رومی یا یونانی در این تقسیم بندی دخیل بوده است (۱). موضوع دارالاسلام و دارالکفر و حدود ثغور آن از مباحث پیچیده، گسترده و تخصصی در حقوق بین المللی اسلامی است و دیدگاه های مختلف ولی نسبتاً نزدیکی را در میان فقها شکل داده است. این موضوع در حقوق بین الملل، زیر شاخه مبحث شناسایی کشورها تعریف می شود. در این مبحث، شناسایی کشورها فقط به دو صورت دوفاکتو (موقت) و دوزوره (دائمی) تعریف شده و حالت دیگری را شامل نمی شود ولی از مجموع نظرات مختلف ابراز شده و در آراء فقهای اسلامی، چنین بر می آید که ایشان، حالت سومی را نیز برای شناسایی دول بین المللی قائل هستند که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. با همه نظرات و تعاریف، آنچه مشخص است، اینکه هیچ گونه تقسیم بندی توافقی بین علمای قدیم و جدید اسلامی در باب دارالاسلام و دارالکفر و اجزای آن وجود ندارد. حتی عده ای «دار» مقابل دارالاسلام را دار الحرب نامیده اند. با این حال با جمع بندی اجمالی مطالب



موجود در این زمینه، تقسیم بندی زیر را جامع این نظرات دانسته و بر آن تکیه دارد. هر چند که این تقسیم بندی نیز اعتباری بوده و قابل جرح و تعدیل است. در مباحث بعدی ضمن پرداختن به آن، ناگزیر به طرح موضوعات پش روی نیز هستیم.

منظور از حقوق بین الملل اسلامی آن حقوق بین المللی نیست که فقط بر روابط بین المللی کشورهای مسلمان، حاکم باشد. بلکه منظور از این عنوان همان مقررات قابل اجرا در یک جامعه بین المللی است که کشورها مسلمان و نامسلمان، هر دو در آن حضور دارند. کشور اسلامی می تواند در بسیاری از روابط خارجی خود، از مقرراتی پیروی کند که از منابع حقوق بین الملل عمومی، برخاسته باشند.

بند اول: منابع حقوق بین المللی و حقوق اسلامی

منابع حقوق بین المللی عمومی :

۱- معاهدات بین المللی : هر توافقی که میان اعضای جامعه بین المللی بسته شود و هدف از آن ایجاد برخی آثار حقوقی باشد.

۲- عرف بین المللی : بدین معنا که در پاره ای از مسائل، هر چند کشورها نشسته و قواعدی بر صفحه کاغذ نوشته اند، ولی در عمل، قواعد خاصی را به گونه ای رعایت می کنند که از آن آشکارا التزامشان به رعایت این قواعد استنباط می شود. از نظر قواعد بنیادین اسلامی نیز هیچ مانعی وجود ندارد که یک کشور اسلامی در مواردی که مجاز به بستن معاهده است، بتواند در عمل به ایجاد یک عرفه بین المللی هم کمک کند.

۳- اصول کلی حقوقی مورد قبول ملل متمدن

۴- تصمیمات قضایی و نظرات برجسته ترین حقوقدانان به عنوان وسیله ای برای تعیین قواعد حقوقی.

چون حقوق در حقوق بین الملل اسلامی، مقررات بین المللی از دیدگاه یک نظام خاص حقوقی ارزیابی می شود، پس ناگزیر باید منابع آن نیز فرا آموخت.

در اینجا دو منبع اصلی وجود دارد:

۱- کتاب قرآن :



قرآن قانون اساسی و محور اندیشه جامعه اسلامی است و به اعجازش ضامن بقای دین اسلام گردیده است. از مجموع آیات قرآن کریم، حدود ۵۰۰ آیه راجع به احکام و مقررات عملی آمده است.

۲- سنت :

گفتار، کردار و یا تأیید پیامبر اسلامی «ص» است. اما فقهای امامیه، سنت را بدین گونه تعریف می کنند:

گفتار، کردار و یا تأیید معصوم . و منظورشان این بود که علاوه بر پیامبر ؛ گفته ها و کردار امامان معصوم را نیز منبع قانون گذاری بدانند.

دو منبع کمکی :

۱- اجماع:

اتفاق آرای فقهای اسلامی در یک مسأله حقوقی

۲- عقل :

عقل نزد شیعه و قیاس نزد اهل تسنن منابعی هستند که به یاریشان می توان حکم خدا را کشف نمود. با درگذشت پیامبر اکرم، جامعه اسلامی وارث نظام حقوقی شد که از آن می توان با عنوان حقوقی طبیعی اسلامی (یعنی فطری و الهی) یاد کرد. اسلام مدعی است که ترسیم چنین نظام گسترده حقوقی ، در توان هیچ مقام و مرجع دیگری جز منبع وحی الهی نمی باشد. پس مقررات حقوقی اسلام به راهنمایی و ارشاد خداوند بر ما ابلاغ شده است.

بند دوم: جایگاه حقوق بین الملل در نظام حقوقی اسلام

آیا در اسلام «حقوق بین الملل» و «حقوق داخلی» دو نظام مستقل حقوقی تلقی می شوند، یا یک نظام واحد؟ اگر در صورت نخست را بپذیریم، سر از مکتب دوئالیسم در آورده ایم و اگر آنها را یک نظام واحد تلقی کنیم با مونیستها همصدا شده ایم . تازه در صورت انگاری حقوق داخلی و حقوق بین الملل ، سؤال دیگر مطرح می شود؛ کدام یک از آن دو تابع دیگری می باشد؟

اگر معنای حقوق بین الملل را « هر گونه قواعد الزام آوری که حاکم است بر هر گونه روابط بین الملل » بدانیم ، آنگاه شامل هر گونه مقررات حقوقی حاکم بر هر گونه روابط بین المللی می شود؛ یعنی خواه آن مقررات از منبع داخلی یک کشور برآمده باشد، و خواه از معاهده و عرف بین المللی چه حاکم بر روابط بین کشورها باشد و چه بر روابط یک فرد با کشوری بیگانه و چه حتی بر روابط دو فرد متعلق به دو کشور مختلف .

در کشورهای اسلامی اگر مقررات بین المللی صد درصد برخاسته از حقوق داخلی کشور اسلامی باشد، هیچ بحثی وجود ندارد ؛ چرا که این دسته از مقررات، جزو لاینفک نظام حقوقی اسلام بوده و هیچ تقدم و تأخیری برایشان وجود ندارد قوانین در عرض هم قرار گرفته اند و هر کدام در جای خود قابل اجرا می باشند اگر مقررات از معاهده یا عرف بین المللی برخاسته باشند، یعنی مولود رابطه کشور اسلامی کشور یا کشورهای دیگر باشد؛

از سویی دونالیست ها حقوق بین الملل و حقوق داخلی را دو نظام برابر و مستقل و جدا از هم می دانند که هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و ضرورت هم ندارد که یکی تابع و دنباله روی دیگری باشد. بدیهی است که اسلام از ریشه با این طرز تفکر مخالف است، در اینجا اسلام در برابر دونالیستها موضع انکار اتخاذ کرده، با پیروان این مکتب یه هیچ روی هم آوایی نمی کند.

از سوی دیگر مونیستها حقوق بین الملل و حقوق داخلی را در نردبان سلسه مراتب، در طول یکدیگر قرار داده اند و یکی را دنباله روی دیگری می شناسند. روح حاکم بر این مکتب، همان بها دادن به ضرورت زندگی اجتماعی، به عنوان مبنای مقررات حقوقی است.

پیروان مکتب مونیسم در دو گروه رویاروی هم صف آرایی می کنند:

الف) مونیسم و برتری حقوق بین الملل: افرادی چون کلسن حقوق بین الملل را برتر از حقوق داخلی پنداشته اند و نظر خود را چنین مستدل می داشتند: « به همان مقیاس که می گوئید مقررات اجتماعی بر احکام شخصی مقدم است، مقررات جامعه بزرگتر (یعنی جامعه بین الملل) نیز باید حاکم بر مقررات جامعه کوچکتر باشد.»



ب) مونیسم و برتری حقوق داخلی: از این دیدگاه حقوق بین الملل و حقوق داخلی در طول یکدیگر قرار گرفته اند و اصول و ضوابط پذیرفته شده در قانون اساسی کشور (یعنی حقوق داخلی) بر حقوق بین الملل تقدم دارد. این بیان عیناً می تواند مورد بهره برداری در نظام حقوق اسلام نیز واقع شود. چرا که اسلام یک حقوق فطری و الهی حاکم است که با ضوابط کلی خود، به حکومت اسلامی جهت می دهد، و عملکرد آن را در روابط بین المللی و پذیرفتن تعهدات خارجی اش روشن می گرداند.

جهان بینی توحیدی که مبنای همه بینش ها و اندیشه ها در نظام های فردی و اجتماعی اسلام است در مبحث حقوق بین الملل نیز بی طرف نمانده است، بلکه طرز تفکری را برگزیده که از آن می توان به عنوان مونیسم با برتر شمردن حقوق داخلی بر حقوق بین الملل تعبیر کرد.

بند سوم: دیدگاه جهانی (بین المللی) اسلام به حقوق

اسلام می خواهد که از انسانهای موجود در کره زمین، یک امت مهم بهم پیوسته و واحد بشری فراهم آورد یعنی کشوری به عرض و طول جغرافیایی همه کره زمین و دولتی به شعاع فعالیت و صلاحیت همه انسان ها و سرزمین ها. بر این اساس نظام حقوقی اسلام را می توان از دو دیدگاه نگرینست:

۱- کمال مطلوب: (یا آنچه که باید باشد): در اینجا فرض بر آن است که مقررات حقوقی باید بر جامعه ای حکومت کند که ایده آل اسلام است و در ظرف خارج نیز تحقق و عینیت یافته است.

۲- وضع موجود: (یا حقایق انکار ناپذیری که هم اکنون هستند): با توجه به وضع موجود جهان و در شرایطی که وحدت و یکپارچگی هنوز بر جامعه بشری سایه نیفکننده باید مقررات حقوقی اسلام را جوری به کار بست تا هم برای شرایط کنونی چاره ای بیندیشد و هم بکوشد تا از راه اصلاح اندیشه بشر، نهاد و ضمیر وی را آمادگی بخشد تا نظام جهان شمول او را، در عمل برابر سراسر گیتی گسترش دهد. لذا با این دیدگاه لازم است پهنه گیتی با گوناگونی زبانها، نظامها، عرفها، آداب و رسوم و مقررات متفاوت آن در قالب کشورها و سرزمین های



بسیار وسیع با مقررات حقوقی خاص خود به شکلی نظام مند و مشخص تفکیک و مؤلفه های ماهیتی آن بررسی گردد.

بخش دوم: بررسی عناصر کشور

از دیدگاه اسلام تابعیت بر دو گونه قابل تصور است:

۱- تابعیت امی (اسلامی): پیوندی است که در پرتو آن فقط افراد مؤمن و مسلمان گرد هم می آیند و بدین ترتیب تشکیل امت واحدی می دهند. تابعیت اصیل از نظر اسلام همین است و اسلام همواره سعی کرده تا جامعه مؤمنان را جایگزین مجمع شهروندان نماید.

۲- تابعیت ملی: در اینجا افراد انسانی با پیوند های ملیتی از قبیل همزبانی، همجایی، همزادی، همفکری و ... گرد هم آمده، تشکیل یک ملت می دهند. این از نظر اسلام یک تابعیت ثانوی و اضطراری می تواند باشد.

برای یک کشور اسلامی - شایسته و توانا - مؤمنان در هر جای کره زمین که باشند، شهروندان آن به شمار می آیند.

هر مسلمان در یک جامعه راستین اسلامی دارای حقوق و تکالیفی به شرح زیر خواهد بود:
الف) حق آزادی عمل برای شهروند: آزادی عمل در اینجا به اصل اباحه توجه می کند که به موجب آن فرد فرد مسلمان برای خود حق آزادی عمل را در پهنه ای فراخ قایلند.

ب) حق حمایت از جان و مال: اساساً قوام حکومت اسلامی به خاصیت دفاع و ایستادگی در برابر تعدی و تجاوز است.

ج) مسئولیت شهروند در برابر گروه شهروندان اسلام علاوه بر مسئولیت شهروند در برابر گروه شهروند به مسئولیت هر مسلمان در برابر جامعه مسلمان نیز اشاره می کند.

د) شرکت همگان در زندگی سیاسی جامعه: ملاک برتری در جامعه تقوی و شایستگی است. بنابراین، حتی فردی از پست ترین طبقات اجتماعی، توان نیل به عالی ترین مقامات سیاسی را در جامعه خواهد داشت (فی الواقع شایسته سالاری، مورد نظر است)

بنابراین می بینیم که در اسلام همه افراد مسلمان از حقوق و مزایای شهروندی برخوردارند، و این حقوق را بنیان گذار حکومت اسلامی، خود بر ایشان به رسمیت شناخته است. مزیتی که



اسلام در این زمینه دارد این است که او مبتکر حقوق شهروندی در چهارده قرن پیش بوده است. بنابراین ادعای غرب در این باره که نهاد شهروندی پدیده قرن ۱۷ و ۱۸ است از واقعیت کاملاً بدور می باشد و گزافی بیش نیست.

از تابعیت که بگذریم، درباره حاکمیت میان اسلام و حقوق بین الملل معاصر، تفاوتی در بینش وجود دارد که این است؛ مشروعیت سازمان سیاسی کشوری را که قصد ایجاد روابط با آن را دارد، احراز می کند که البته انعکاس آن را در عمل نیز محسوس خواهد بود. ولی حقوق بین الملل معاصر، مجرد استقرار و یا مسلط بودن بر اوضاع را معیار مشروعیت آن قرار می دهد. حکومت اسلامی در اصل، موظف است با کشوری داد و ستد کند که عنوان نمایندگی برای زمامدارانش از سوی مردم، به گونه درست و مشروعی، کسب شده باشد. اما حقوق بین الملل معاصر با هر زورمندی که کشوری را تحت سلطه درآورده باشد، روابط قانونی برقرار می کند. اسلام مرزهای جغرافیایی را به رسمیت شناخته، البته بدین ترتیب که برای آنها آثار حقوقی خاصی قائل شده است. یعنی تا پیش از آن روزی که آرمان جهانی اش تحقق پذیرد، و تا پیش از یکپارچه شدن جهان بر اثر رشد و بلوغ کامل بشریت، همواره دو نوع مرزبندی جغرافیایی از نظر حقوق بین الملل اسلامی می تواند وجود داشته باشد.

اول: مرزهای قراردادی: یعنی کشورهای اسلامی صریحاً یا به طور ضمنی - به موجب یک قرارداد خاص کتبی و یا با اتخاذ یک موضع عملی - حوزه اعمال صلاحیت و حاکمیت خود را در برابر کشورهای دیگر معین می کند، یا آنکه با رعایت حریم صلاحیت آنها، مرزهای تعیین شده آنها را پذیرا می شود.

دوم: مرز اسلام و کفر: جهان به دو بلوک عمده دارالاسلام و دارالکفر تقسیم می شود.

دارالسلام بر دو نوع زمین اطلاق می شود:

۱- جایی که مسلمانان خود آن را پدید آورده باشند.

۲- جایی که مسلمانان بر آنجا سلطه گسترده باشند.

دارالکفر نیز بر دو نوع سرزمین اطلاق می شود:

۱- سرزمینی که هیچگاه مال مسلمانان نبوده است.

۲- سرزمینی که مال مسلمانان بوده ولی بعداً کفار بر آن تسلط گسترانده اند.

بند اول: تشکیل دولت اسلامی

اولین دولت اسلامی با هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه شکل گرفت. پیامبر اکرم با پیمان مدینه (رک به ابن هشام ج ۱ ص ۳۵۱-۳۵۴) جمعیت دولت خویش را مشخص کرد مسلمانان (به طور طبیعی بر اساس پیمان دینی خود با خداوند) و یهودیان (بر اساس پیمان سیاسی با پیامبر اکرم) اعضای اولیه جمعیت شدند. با فتح مکه و برخی سرزمینهای دیگر و مسلمان شدن مردم آن سرزمینها جمعیت مسلمان دولت اسلامی افزایش یافت با نزول سوره توبه و تشریح پیمان ذمه عضویت پیمانی در دولت اسلامی افزون بر یهودیان مدینه سایر اهل کتاب را نیز شامل شد. به این ترتیب با تأسیس دولت اسلامی در مدینه نهاد تابعیت نیز به وجود آمد. این تابعیت نیز به وجود آمد. این تابعیت بر یکی از دو معیار ایمان یا پیمان استوار بود. در سراسر دورانی که حکومتهای متعدد و هم زمان در قلمرو وسیع جهان اسلام ظهور یافتند این دو معیار معتبر ماند. به گونه ای که هم مسلمان و هم ذمی در جهان اسلام خودی محسوب می شدند. تعیین خودی و بیگانه بر اساس یکی از معیارها و فارغ از هر عامل دیگری تا چند قرن بعد ادامه یافت مثلاً در حقوق دولت عثمانی مقرر شده بود که هر مسلمانی به محض ورود به قلمرو عثمانی از همه حقوق شهروندی برخوردار گردد. از ۱۲۸۶-۱۸۶۹ و تحت تأثیر حقوق اروپایی در قلمرو عثمانی مفهوم تابعیت از ملاحظات مذهبی جدا شد و قوانین تابعیت بر اساس معیارهای زادگاه و اقامتگاه و بر مبنای قومیت و بر مبنای قومیت شکل گرفت.

در ایران نیز تا قبل از دوره صفویه تابعیت بر مبنای اسلامی استوار بود. اما پس از ارتباط مستقیم با غرب در زمان صفویه بتدریج معیارهای مربوط به ملیت و سرزمین در قوانین عرفی تابعیت نفوذ کرد و اولین نمود آن در معاهدات نادرشاه افشار با حکومت عثمانی آشکار گشت این حرکت در زمان قاجار نیز ادامه یافت. در ۲۷ بهمن ۱۳۱۳ با تصویب مواد ۹۷۶ تا ۹۹۱ در جلد دوم قانون مدنی ایران تابعیت اصلی ایران تنها بر مبنای ملیت ایرانی تعیین شد و پس از انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ ش) نیز همین معیار باقی می ماند پس از طرح موضوعات پیش گفته به سراغ اصل بحث می رویم؛



تعریف مؤسسه حقوق بین المللی از شناسایی: « شناسایی عملی است که به موجب آن دولتهای قدیمی، وجود یک جامعه سیاسی جدید و مستقل را که قادر به رعایت حقوق بین الملل می باشد، تأیید و تصدیق می کنند و اراده خود را مبنی بر شناسایی آن بعنوان عضو بین المللی اعلام می نمایند.»

به تعبیری شناسایی عبارت است از: «کشوری درباره یک گروهبندی خاص انسانی، عملاً یا طی یک اعلام رسمی، گواهی کند که عناصر لازم برای پدید آمدن کشور برایش تحقق پذیرفته تحقق پذیرفته است» (۶)

از منظر کاربردی و دیدگاه معاصر شناسایی دولتها در نظام بین المللی عملی است که توسط دولتهای قدیمی در جهت به رسمیت شناختن دولتی جدید انجام می گیرد. در نتیجه این عمل، دولت جدید می تواند با دولتهای قدیمی روابط بین المللی در زمینه های گوناگون برقرار نماید، تعهداتی را ایجاد و بر عهده گیرد و البته این عمل در گذشته به صورت یک امر سنتی در صحنه روابط بین المللی انجام گرفته و در حد یک قاعده عرفی عمل می شده است و به تدریج از قرن هیجدهم، به ویژه از زمان استقلال ایالات متحده آمریکا به شکل یک نهاد حقوقی در آمد.

بند دوم: شناسایی عملی حقوقی است یا سیاسی؟

همانگونه که می دانیم برای تشکیل دولت به سه عامل جمعیت (تابعیت)، سرزمین (مرزهای جغرافیایی) و قدرت سیاسی (حاکمیت) نیاز است. لذا با جمع این سه عامل دولت جدید فی الواقع موجودیت و مشروعیت پیدا می کند، که این عمل را می توان حقوقی تلقی کرد. اما به طور کلی شناسایی یک عمل سیاسی است، همانطور که مؤسسه حقوق بین الملل در اجلاسیه ۱۹۳۶ شناسایی را عمل سیاسی تعریف نموده است. در عرف بین المللی هم شناسایی را یک جریان سیاسی می دانند. لازم می دانم که بحث تطبیقی را نخست از دیدگاه معاصر مورد بررسی و سپس با توجه به اینکه اوج بحث از دیدگاه اسلام ملحوظ نظر است. به طور مفصل، و با عطف نظر به نظرات علمای حقوق و اندیشمندان اسلامی تحت بررسی و ارزیابی قرار دهم.

شناسایی، یکی از مباحث حقوق بین الملل است که در دو مورد کاربرد دارد:



۱) ایجاد دولت جدید

۲) تشکیل حکومت جدید

الف- شناسایی دولت ها: دولت های جدید، واحدهای سیاسی مستقلی هستند که به تازگی در جامعه بین المللی ظاهر شده اند. این دولت ها عموماً از طریق حرکت های آزادیبخش ملی از طریق تجزیه امپراطوری های بزرگ به وجود می آیند. این دولت ها در صحنه های بین المللی محتاج به رسمیت شناختن توسط دولت های دیگر می باشند؛ ولی دولت های دیگر را مورد شناسایی یا عدم شناسایی این دولت ها مختارند.

ماهیت و آثار حقوقی شناسایی:

در مورد اینکه آیا شناسایی دولت ها و حکومت موجب اعطاء شخصیت بین المللی به آن هاست یا اینکه به منزله آن است که این دولت ها و حکومت ها از قبل وجود داشته اند و شناسایی موجب تأیید و مشروعیت بخشیدن به آن هاست، دو نظریه دو وجود دارد:

نظریه اول که نظریه تأسیسی و ایجاد است، شناسایی را وسیله اعطاء موجودیت و شخصیت بین المللی به دولت ها و حکومت ها می داند؛ به تعبیری این شناسایی نیاز به نظر دادن درباره حق موجودیت و حاکمیت دولت جدید است و در اینصورت است که کشور جدید صلاحیت موجودیت پیدا می کند. دارای استقلال و همچنین شخصیت حقوق بین المللی می گردد. مثل کوزوو در حال حاضر.

نظریه دوم، نظریه اعلامی است و شناسایی را به منزله اعلام موجودیت دولت ها و حکومت ها می داند. به این معنا که کشورهای قدیمی کشور جدید را بدون توجه به چگونگی بوجود آمدن آن مورد شناسایی اعلامی قرار می دهند. در اینصورت می توانند با عضو جدید روابط برقرار سازند و این نظریه امروزه پذیرفته شده است. البته ذکر این نکته لازم است که لزوماً برقراری اینگونه روابط نیاز به شناسایی نیست، چراکه مثلاً برای انجام امور اتباع بدون شناسایی هم می توان روابطی از نوع کنسولی داشت و لذا این شق بمعنای شناسایی آن دولت نیست. نکته: به هر تقدیر چه در نظریه اعلامی و چه در نظریه تأسیسی، دولت جدید به عنوان عضو جدید جامعه بین المللی شناخته شده است.



شرایط شناسایی دولت ها: (۱) استقلال : استقلال یک دولت شرط اساسی برای شناسایی آن توسط دولت های دیگر است؛ به عنوان مثال، ادعای شورشیان مبنی بر ایجاد دولت جدید، قابل تأیید نمی باشد چرا که باید هم از دولت اصلی و هم از سایر دولت ها مستقل باشند. به همین دلیل استقلال سوریه و فلسطین و عراق از امپراطوری عثمانی موجب شناسایی آن ها نشد. چرا که سرزمین های مزبور بلافاصله تحت کنترل دولت های دیگر یعنی فرانسه و انگلیس درآمده بودند؛

(۲) ثبات داخلی : برای شناسایی یک دولت جدید، ثبات داخلی آن نیز مورد توجه قرار می گیرد و در این امر استحکام دولت جدید و اعتماد مردم به این دولت نقش بسزائی دارد؛ عدم شناسایی کوبا توسط آمریکا به همین دلیل بود؛

(۳) قلمرو مشخص: سومین عنصر مهم برای شناسایی دولت ها، سرزمین معین است که تحت کنترل دولت جدید باشد.

انواع شناسایی دولت ها:

(۱) شناسایی صریح [۷]: که به طور صریح و علنی ضمن تنظیم یک سند رسمی مثل اعلامیه یا معاهده خاص انجام می پذیرد. این نوع شناسایی می تواند به صورت فردی و یا جمعی انجام پذیرد؛

(۲) شناسایی ضمنی [۸]: این نوع شناسایی به صورت ضمنی و با برقراری روابط سیاسی و کنسولی و یا روابط دیپلماتیک انجام می پذیرد.

شناسایی ضمنی حتی می تواند توسط حاضر شدن در میدان مسابقات ورزشی انجام پذیرد؛ به همین دلیل ورزشکاران کشور ما حاضر به انجام مسابقات با ورزشکاران اسرائیلی نیستند. چرا که ما اسرائیل را برسمیت نشناخته، در حقیقت آنرا مورد شناسایی قرار نداده ایم.

ب- شناسایی حکومت ها: هر دولتی که ایجاد می شود حق تشکیل یک حکومت را نیز دارد و حکومت مزبور نماینده آن دولت در روابط بین المللی است. تغییر ترکیب و شکل حکومت ها ارتباطی با دولت نداشته و بر شخصیت بین المللی دولت تأثیر نمی گذارد. مثل جانشینی حکومت جمهوری خواه به جای حکومت دمکرات ها در آمریکا؛ ولی در موارد کودتا و

انقلاب در حکومت‌ها، مسأله تفاوت می‌کند و شناسایی حکومت‌ها در این موارد مطرح می‌شود.

شرایط شناسایی حکومت‌ها:

- ۱- مشروعیت منشأ پیدایش حکومت جدید؛
- ۲- شیوه تغییر و تحول انقلابی؛ که اگر انقلاب همراه با خشونت و فجایع زیادی باشد، شناسایی این حکومت‌ها با موانعی روبروست؛
- ۳- تمایل حکومت جدید در انجام تعهدات بین‌المللی خود؛
- ۴- مؤثر بودن یا واقعی بودن قدرت حکومت جدید؛ که این قدرت با سلطه کامل بر کل کشور عملی می‌شود.

بخش سوم: انواع شناسایی از دیدگاه اسلام

۱- قدرتی مشروع و برحق است، که بر اساس معیار اسلام باشد. مانند یک حکومت اسلامی در کشوری دیگر که به ارزشها و اصول اسلامی وفادار است و از این رو می‌تواند رابطه برادری و اخوت اسلامی را با کشور موردنظر حفظ کند. در این صورت شناسایی صورت می‌گیرد، آن هم به شکل دوژوره، یعنی هم موجودیت و هم مشروعیت آنرا مورد تأیید قرار می‌دهد. [مشروعیت الهی و قانونی (مردمی)]

۲- قدرت مورد نظر مشروع است اما به لحاظ حقوقی، به این معنا که از سوی مردم مرد تأیید و حمایت است، لذا یک قدرت قانونی است. در این صورت هم شناسایی هست، تبعاً برقراری روابط هم هست، منتها نه به عمق و گستردگی کشورهای بند فوق. البته در اینگونه موارد خداوند عزوجل در آیات کثیری به این موضوع اشاره کرده است که ایجاد رابطه و ابراز مودت با ملل بیگانه به موجب مقررات اسلامی مجاز است به شرط آنکه منجر به پیامدهای ناخوشایند نگردد؛ مثل دوستی یکجانبه، اطاعت و دنباله روی از بیگانگان، رکون (احساس اطمینان و پشتگرمی)، خوباختگی و شیفتگی، پذیرفتن ولایت کفار و ... (مشروعیت قانونی)

۳- کشور مورد ارزیابی، کشوری است که رژیم حاکم بر آن حتی فاقد همین مشروعیت قانونی نیز می‌باشد. لذا نه به لحاظ شرعی و نه به لحاظ قانونی اعتبار ندارد. یعنی به ناحق



تحلیل شده است. البته چنین دولتی از نقطه نظر حقوق بین الملل به جهت اینکه دارای یک وضعیت حقوقی است، مورد شناسایی دوزوره قرار می گیرد. لکن دولت اسلامی آنرا مورد شناسایی قرار نمی دهد. منتها اگر ضرورت ایجاب کند، دولت اسلامی مجاز خواهد بود که کشور مورد نظر را مورد شناسایی قرار دهد. اما شناسایی دوفاکتو و نه دوزوره، لذا بسیار محدود و محتاطانه و تنها از روی ضرورت و در چارچوب اضطرار غالب، به حکم الضرورات تقدر بقدرها و الضرورات تبيح المحذورات. یا اکل میته، که ماهیتاً با اضطرار فوق فرقی ندارد. یا حکم داد و ستد فضولی با تنفیذ آن.

البته این نوع شناسایی از منظر حقوق بین الملل معاصر و اسلام متفاوت است بدین شرح که: الف- هدف و انگیزه دولت اسلامی رفع یک ضرورت است، لکن انگیزه ملل جهان منفعت طلبی و تأمین هر چه بیشتر منافع، به هر وسیله ممکن.

ب- شعاع روابط در دولت اسلامی در این مورد تا مرز ضرورتهاست و ادامه پیدا نمی کند، در حالیکه در جهان امروزی به منظور نفع طلبی، تلاش می شود که این رابطه توسعه و ادامه پیدا کند.

تقسیم بندی دیگری که در باب شناسایی در حقوق بین المللی اسلام وجود دارد، شناسایی در زمان صلح و جنگ است که به ترتیب در ادامه می آیند.

- الف- شناسایی در زمان صلح
- شناسایی به منظور مشروعیت دادن و یا قبول مشروعیت
 - شناسایی به لحاظ ایجاد و ادامه رابطه صلح آمیز و دیپلماسی
 - شناسایی به لحاظ ایجاد و استمرار مناسبات و روابط اقتصادی
 - شناسایی به لحاظ ایجاد و استمرار روابط فرهنگی

ب- شناسایی در زمان جنگ: در حالت جنگ شناسایی عمیق و رسمی نیست بلکه اذعان به وجود طرف مقابل می باشد. البته اگر چنین اذعانی نباشد، جنگ مفهوم منطقی نخواهد داشت. (دکتر عمید زنجانی)



در اثناء جنگ ممکن است گفتگوهایی بطور مستقیم و غیرمستقیم با طرف مقابل صورت گیرد و این موضوع خواه ناخواه متضمن قبول نوعی صلاحیت است.

بند اول: شناسایی در اسلام

دارالاسلام شامل (مسلمانان- بغات یا شورشیان - مرتدین - اهل ذمه - مستأمنون) دارالکفر شامل (دارالحرب- دارالصلح - دارالذمه - دارالهجره - دارالعهد - دارالاستضعاف - دارالامان - دارالحیاط - دارالموادعه - دارالهدنه) دارالاسلام، کشور و سرزمین امت اسلامی و آن قسمت از جهان است که در قلمرو اسلام بوده و زندگی در آن تحت نفوذ احکام اسلامی می باشد. امروزه بهترین معادل برای این اصطلاح، واژه ی جهان اسلام یا کشور اسلامی است. فقها در تعریف دارالاسلام، نظرات مختلفی ابراز داشته اند و از این رو نویسندگان و حقوقدانان نیز آن را به گونه های مختلف توصیف کرده اند:

الف) دیدگاه شهید اول: شهید اول، دارالاسلام را چنین معرفی می کند: « المراد بدار الاسلام ما ینفذ فیہ حکم الاسلام فلا یکون بها کافرًا اَلاً معاهداً »

محدود جغرافیایی جهان اسلام تا جایی است که در آن احکام اسلام نافذ باشد و کافری نباشد، مگر این که پیمان بسته باشد. در این تعریف، شهید اول فقط نافذ بودن احکام اسلامی را مطرح کرده است و اشاره ای به این که جمعیت مسلمانان تا چه حدی باشد، نشده است. همچنین نسبت به این که مسلمانان حکومت داشته باشند، مطلبی نفرموده؛ مگر این که بگوییم لازمه نافذ بودن احکام اسلامی این است که حاکمیت هم از آن مسلمانان باشد. " فلا یکون بها کافر الا معاهداً " این معنا را متبادر می کند)

روایت اسحاق بن عمار: عن عبد الصالح (ع): « لا بأس بالصلاح فی الفراء الیمانی و فیما صنع فی الارض الاسلام » قلت: « فأن كان فیها غیر اهل الاسلام؟ » قال: « اذا كان الغلب علیها المسلمین فلا بأس » در این روایت، امام صادق (ع) می فرماید: نماز خواندن در پوست یمانی و آن چه در سرزمین های اسلامی ساخته می شود، مانعی ندارد. اسحاق بن عمار می پرسد: اگر در سرزمین های اسلامی، غیرمسلمانان هم زندگی کنند، حکم چیست؟ امام می فرماید: اگر غلبه با مسلمانان باشد، اشکال ندارد. از قسمت آخر این روایت « اذا كان الغالب علیها



المسلمین» دو نوع برداشت شده است؛ عده ای این عبارت را به معنای مسلمان بودن اکثریت جمعیت آن سرزمین گرفته اند که در این صورت، با این دیدگاه که حاکمیت از آن مسلمانان باشد، سازگار نیست. البته برداشت دیگری هم شده و آن این که غلبه داشتن به معنای حکمت و تسلط مسلمانان است، به خصوص با توجه به این که واژه ی «الغالب» با «علی» متعدی شده است.

ب) دیدگاه شیخ طوسی: ایشان در مبحث «لقطه» (بچه ای که او را از سر راه برداشته باشند) محدوده دارالاسلام را این گونه ذکر می کند: «دارالاسلام علی ثلاثه اضرب: بلد بنی فی الاسلام و لم یقهر بها المشرکون کبغداد و البصره... و الثانی کان دار کفر فغلب علیها المسلمون و اخذوه صلحاً و اقروهم علی ما کانوا علیه علی ان یؤدّوا الجزیه... و الثالث دار کانت للمسلمین و تغلب علیها المشرکون مثل الطرطوس.»

بر اساس این دیدگاه، دارالاسلام شامل سه سرزمین است.

- سرزمین هایی که به دست خود مسلمانان ساخته شده است. مثل بغداد و بصره
- منطقه هایی که مسلمانان آن جا را گشوده و مالک شده اند و مردم آن جا را در برابر پرداخت جزیه، بر دین خود آزاد گذاشته اند، یا اگر هم آن جا را مالک نشده اند، در برابر پرداخت جزیه، با آنان صلح کرده اند.

- سرزمین هایی که متعلق به مسلمانان بوده و کفار آن ها را گرفته اند.
از این دیدگاه سرزمین هایی که مال مسلمانان بوده، اگرچه اکنون تحت سیطره کفار باشند (مانند اسپانیا و فلسطین) را جزئی از سرزمین های اسلامی می داند و از این نظر، از دیدگاه نخست محدوده بیش تری را جزو دارالاسلام به حساب می آورد. شیخ طوسی با مطرح کردن این سه نوع سرزمین، اشاره ای به جمعیت مسلمانان و اکثریت آنها و نیز داشتن حکومت اسلامی ندارد.

ج) دیدگاه علامه حلی: ایشان در «تذکره الفقها» دارالاسلام را چنین معرفی می کند: «ان دارالاسلام قسمان: الف- دار خطها المسلمون کبغداد و البصره و الکوفه...؛ ب- دار فتحها المسلمون کمداثن و الشام» از نظر علامه دارالاسلام شامل دو قسم سرزمین می شود:



- سرزمین هایی که مسلمانان بنا کرده اند؛ مثل بغداد و بصره و کوفه

- سرزمین هایی که مسلمانان فتح کرده اند؛ مثل مدائن و شام

سؤال: آیا سرزمین هایی که متعلق به مسلمانان بوده و سپس کفار بر آن ها غلبه کرده ند نیز جزئی از دارالاسلام است یا خیر؟ نظر علامه در این زمینه برخلاف نظر شیخ طوسی است. علامه تصریح می کند که سرزمین مسلمانان که کفار بر آنها غلبه کرده اند، جزو دارالکفر محسوب می شود: «اما دارالکفر فعلى ما اخترناه قسما: الف. بلد كان للمسلمين فغلب الكفار عليه ... ب. ان لم يكن للمسلمين اصلاً كبلاد الهند و الروم»

د) دیدگاه آیت ... بروجردی و آیت ... مصباح یزدی: در این دیدگاه، دارالاسلام محدوده جغرافیایی حکومت اسلامی است. برداشتی که آیت ... بروجردی از روایت اسحاق بن عمار داشته این است که مراد از عبارت «اذا كان الغالب عليها للمسلمين» غلبه و حکومت و تسلط مسلمانان است. پس محدوده جغرافیایی جهان اسلام سرزمین هایی است که زیر سیطره حکومت اسلامی است.

از نظر آیت ... مصباح هم «دارالاسلام» عبارت است از: سرزمین یا سرزمین هایی که امت اسلامی در آنجا زندگی می کنند و غیر مسلمانان نیز با شرایط خاصی می توانند در سایه حکومت اسلامی زندگی امن و مسالمت آمیزی داشته باشند؛ مرزهای طبیعی یا قراردادی این سرزمین ها «دارالاسلام» محسوب می شود.

ز) دیدگاه سرخسی: وی بر این باور است که معیار در دارالاسلام، تسلط و حاکمیت سیاسی است. به این معنی که سلطنت و حاکمیت از آن مسلمانان باشد:

«المعتبر حكم الدار هو السلطان و المنقذ في ظهور الحكم»

این دیدگاه، تنها عامل در بودن دارالاسلام را حاکمیت سیاسی مسلمانان می داند و برای عامل جمعیت و جریان احکام اسلامی، نقشی قائل نیست. براساس این سخن، اگر فردی مسلمان یا دسته ای از مسلمانان، سرزمینی کافرانشین را به تصرف خود درآورند و بر آن حاکمیت یافتند، باید آن جا را دارالاسلام نامید، گرچه همه یا بیش تر مردم آن جا کافر باشند. در برابر، اگر فرد یا دسته ای از کافران بر نظام سیاسی و حکومتی مسلمانان نشین،



حاکمیت یافتند، باید آن جا را دارالکفر به شمار آورد، گرچه تمامی یا بیش تر مردم آن جا مسلمان باشند. مثل کشور افغانستان در دوران اشغال آن توسط شوروی. روشن است که پذیرفتن این گونه لوازم، بسیار دشوار است.

ه) دیدگاه آیت... عمید زنجانی: «دارالاسلام» کشور و سرزمین امت اسلامی و آن قسمت از جهان است که قلمرو اسلام بوده و زندگی در آن زیر نفوذ احکام اسلام است. البته اشان علاوه بر دولت اسلامی، سرزمین های زیر را نیز جزئی از دارالاسلام می داند؛ هرچند انفکاک دولت از دارالاسلام از نظر تحقق عینی در مسائل سیاسی امری نامعقول جلوه می کند. به عبارت دیگر در این سرزمین ها امکان تحقق حکومت اسلامی وجود دارد.

- جمعی از مسلمانان که به طور آزادانه زندگی می کنند، ولی دارای استقلال سیاسی و دولت مستقل شرعی نیستند، خارج از قلمرو سیاسی دولت اسلامی هستند و دولت غیراسلامی هم بر آنها تسلط ندارند.

- سرزمین هایی که به صورت عدوانی از کشور اسلامی جدا شده اند.

- سرزمین هایی که بر اثر نفوذ اسلام، بیش تر اهالی آن مسلمان شده اند و نهادهایی اسلامی هم در آن تشکیل شده ولی تنها رئیس حکومت دست نشانده دولت کافر است و یا هیأت حاکم مسلمان نیست.

و) دیدگاه وهبه الزحیلی: از میان محققان معاصر اهل سنت، دکتر وهبه الزحیلی این دیدگاه را دارد که «دارالاسلام به جایی گفته می شود که شریعت اسلامی در آن پیاده می شود و حاکمی مسلمان بر آن حکمرانی می کند و مردم آن را مسلمانان و غیرمسلمانان تشکیل می دهند ولی ساکنان غیرمسلمان آن، تحت شرایطی در برابر حکم اسلام تسلیم هستند و حکومت اسلامی، از جان و مال آنها نگهداری می کند و مقصود از غیرمسلمانان در این جا اهل کتاب است.»

این دیدگاه، تنها جریان داشتن و روان بودن احکام اسلامی را برای شکل گیری دارالاسلام کافی نمی داند، بلکه پای حکومت حاکم مسلمان را نیز به میان می کشد. در حقیقت، این دیدگاه عناصر تشکیل دهنده ی دارالاسلام را سه چیز می داند:

- بیش تر جمعیت، مسلمان باشد.
- به احکام و قانون های اسلامی عمل شود.
- حکومت به دست مسلمانان باشد.

ز) دیدگاه برنارد لوئیس: اسلام جز کشور اسلامی را به رسمیت نمی شناسد و خود را تنها دین بر حق میدانند و جهان را در دو قلمرو دارالاسلام و دارالحرب می بیند و مسلمانان تا زمان به تسخیر درآوردن جهان با گروه دوم در جنگ دائمی خواهند بود. البته ممکن بود به طور موقت آتش بس می شد. لذا می بینیم که حکومت اسلامی همواره بر این باور است که همه یا باید مسلمان شوند یا برای جنگ با اسلام آماده باشند. (نفی هرگونه شناسایی بین دارالاسلام و دارالحرب)

نویسنده مذکور ادامه می دهد که این باور تا سال ۱۵۲۹ (تسخیر وین) ادامه داشت و از این زمان مسئله شناسایی از طرف حکومت اسلامی مطرح گردید و باب دیپلماسی با جهان غیرمسلمان باز شد.

دیدگاه مجید خدوری: به هر تقدیر، هم مسیحیت و هم اسلام مروج یک معنی بودند، که بشریت یک امت است و باید یک قانون و فرمانروای واحد داشته باشند. اسلام چون از مسلمان کردن همه مردم عاجز بود و لازم می دانست که با غیرمسلمانان خارج از مرزهای اسلام ارتباط داشته باشد. لذا آنها را به حال خود وا گذاشت. و می بینیم که روابط دولت اسلامی با غیر مبنی بر تراضی نبود بلکه مبتنی بر تفسیر و تعبیر سیاسی و اخلاقی بود که به نظر آنها برتر می نمود. و از اینرو اسلام غیر از ملت اسلام هیچ ملتی را به رسمیت نیم شناسد. (مجید خدوری) (شناسایی موقت و اجباری)

به نظر نویسنده عرب، **استاد احمد رشید**؛ از زمان تأسیس حقوقی استیمان این اجازه به دولت اسلامی داده شده است که با کشورهای دیگر رابطه صلح آمیز برقرار نموده و آنها را به رسمیت بشناسد. منتها برخی دیگر بر این عقیده بودند که جامعه مسلمین با حاکم و یا حکام غیرمسلمان آشنا بوده ولی نه اینکه آنها را به رسمیت بشناسد. مع الوصف از جمله لازمه شناسایی این بوده است که اگر مسلمانان در سرزمین غیرمسلمانان زندگی می کردند، حق



نداشتند با حکومت غیرمسلمان مخالفت و یا جنگ نمایند، اگرچه دستور داشتند چنین کنند و همچنین به قوانین آنها احترام بگذارند. برخی عمل شناسایی به معنای دائمی را نفی و مخالف هدف اسلام (تشکیل حکومت واحد جهانی) می دانند. (ضیایی بیگدلی) (دیدگاه امام خمینی (ره) (سیاست ایران اسلامی)

امام خمینی قدس سره در وصیت نامه خود هشدار داده اند که رابطه با هر کشوری که خوف سلطه آن وجود داشته باشد باید قطع شود. در این جمله دو نکته وجود دارد: یکی این که قطع رابطه الزاماً به معنی شروع جنگ نیست؛ دیگر این که حداقل نیمی از این خوف مربوط به توان کشور ایران است. چنان چه کشور با مدیریتی ضعیف، مدیرانی ناصالح و ضعیف النفس با دانشی اندک اداره شود نه تنها این خوف از جانب آمریکا و انگلیس می رود، بلکه شیخ نشین شارجه هم می تواند در کار آن اخلال و اعمال نفوذ نماید. اما اگر کشور به دست مدیرانی خبیر و مسوولانی دلسوز و دستگاه اداری کارآمدی اداره شود، چه بسا از ایجاد رابطه با دولت های قدرتمند هم خوفی در کار نباشد. در عین حال، بینش امام خمینی از ساختار نظام بین المللی، بینشی واقع بینانه و واقف به نیرنگهای قدرتهای بزرگ بود. تعریف ایشان از نظام بین الملل این است: امروز مستکبرین عالم که در رأس آنها آمریکا قرار دارد لحظه ای از ستیز و سلطه گری بر ملل مستضعف جهان دست برنمی دارند و ملتهای ضعیف برای آنها حکم خروسی دارند که هم در عزا و هم در عروسی ذبح می شوند.

در چنین وضعی کشورهای اسلامی تماماً جزو کشورهایی هستند که قدرتهای استکباری سلطه بر آنها را در برنامه کار خود قرار داده اند. قسمتی از جهان غیراسلامی نیز در چنین وضعیتی قرار دارد. در این وضع، نه تنها ملل مسلمان وظیفه دارند با هم متحد باشند، بلکه لازم است که کشورهای اسلامی و غیرمسلمانان تحت سلطه نیز با هم متحد شوند و جبهه جهانی مستضعفین را برای مبارزه با مستکبرین به وجود آورند. از این رو، روابط ایران با کشورهای غیرمسلمان جنبش عدم تعهد یا پاره ای از کشورهای آمریکای لاتین، روابطی حسنه و مبتنی بر همکاری های همه جانبه است، زیرا هم ایران و هم آنها دشمنان مشترکی دارند که باید در مقابل آنها به وحدت برسند. اما امام خمینی به خوبی آگاه بودند که با وجود رژیم های تحت



سلطه، نه وحدت جهان اسلام به سادگی میسر است و نه تشکیل جبهه جهانی مستضعفین مقدور است. لذا راه حل های کوتاه مدت ضرورت دارد.

شاگردان امام، چون حضرت آیت الله خامنه ای حفظه الله تعالی رهنمودهای ایشان را در زمینه ی سیاست خارجی به صورت زیر جمع بندی نموده اند. کشورهای اسلامی به لحاظ رژیم های سیاسی به سه دسته تقسیم می شوند:

نخست، کشورهای اسلامی که دارای نظامی مستقل هستند و براساس موازین و اصول اسلامی اداره می شوند و رابطه ایران با آنها برادرانه و در جهت ایجاد وحدت بوده است.

دوم، کشورهایی که براساس موازین اسلامی اداره نمی شوند، ولی حکومت آن ها مورد قبول مردم است. روابط ایران با این کشورها حسنه است و ایران همواره خواهان گسترش این روابط است.

سوم، حکومتهایی که پایگاه مردمی ندارند و وابسته به خارجند. ایران در صورت وجود نهضت های اسلامی در آنها به تقویت این نهضتها می پردازد و به کمک مردم می شتابد و از هیچ تلاشی در جهت رهاسازی این کشورهای اسلامی از سلطه بیگانگان فروگذاری نمی کند. بنابراین، می توان چنین نتیجه گرفت که سیاست کشورهای اسلامی در جهان تقسیم شده بین اسلام و کفر، باید مبتنی بر تطبیق اصول اسلامی با واقعیات کنونی باشد. این امر، همگانی همه کشورهای تحت سلطه برای مقابله با مستکبران است، زیرا بدون یک تلاش همه جانبه و متحد نمی تواند همزمان با سلطه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان استکبار مقابله کرد. این موضوعی است که کشورهای غیرمتعهد نیز در دهه ی ۱۹۷۰ به آن واقف شدند، در حالی که قبل از آن فقط بر حل مسایل داخلی تأکید داشتند.

آن چه اندیشه های اسلامی را از تحلیل های مشابه ساختار کنونی نظام بین المللی مجزا می سازد این است که انسان در این دیدگاه، محکوم تقدیر یا نیروهای مادی نیست، بلکه آگاهانه در نبردی الهی علیه نیروهای اهریمنی مشارکت می کند. اصل " حاکمیت مساوی در میان اعضای جامعه بین المللی " یک اصل قابل قبول از نقطه نظر اسلامی است، بدین منظور هر دولتی می تواند در آزادی، امنیت و صلح زندگی کند و وقت خود را صرف انجام تعهدات



خود نسبت به مردمش نماید. هیچ کشوری حق ندارد به حق حاکمیت دولت دیگر تجاوز نماید، نه مستحق است به آن حمله شود، یا در تعیین حق سرنوشت و اموال آن کشور دخالت کند. در غیر این صورت حاکمیت ملی آن به خطر خواهد افتاد. علاوه بر این، هیچ کشوری حق مداخله در امور کشورهای دیگر ندارد. شواهدی مبنی بر احترام اسلام به این اصل نهفته در شناسایی آن از اصل صلح و امنیت بین المللی برای تمام کشورهای عضو وجود دارد.

تاریخ طولانی اسلام نشان می دهد که دولتهای مسلمان وفادار به خط مشی صلح با سایر ملل بوده اند. قرآن صراحتاً مقرر می دارد که دولتهای دیگر باید مورد شناسایی قرار بگیرند. همچنین ممنوع است تصمیم گیری در امور کشورهای دیگر و یا اقدام به دخالت و تضعیف ساختار کشور دیگری از طرف یک کشوری، لذا مسلمانان حق ندارند به این شیوه عمل نمایند. در نتیجه، این، شناسایی و یا تأیید وجود ملل دیگر و منع هر گونه تلاش برای از بین بردن آنها می باشد.

بند دوم: تعریف و محدوده دارالکفر

دارالکفر به سرزمینی اطلاق می شود که شرایط مطرح شده در دارالاسلام را نداشته باشد. در فقه اسلامی، دارالکفر، خود به " دار " های دیگری تقسیم می شود که در ادامه می آید.

دارالحرب: عبارتی است که به بلاد مشرکین و کشورهای اطلاق می شود که امکان آشتی بین آنها و مسلمانان وجود ندارد. سرزمینی که در حال حرب (جنگ) با دارالاسلام باشد. به عبارت دیگر، به سرزمین و کشوری گفته می شود که هیچ یک از قراردادهای صلح آمیز را با دولت اسلامی منعقد نموده و با دولت اسلامی به صبرت بالفعل مشغول جنگ باش. (رژیم غاصب صهیونیستی، هم اکنون دارالحرب شناخته می شود) اگر با بخشی از دارالحرب عهدنامه دائمی یا موقت ببندیم، این بخش از دارالحرب به دارالصلح، دارالموادعه، دارالهدنه و حتی دارالعهد تبدیل می شود و حاکم اسلامی حق ندارد یک طرفه پیمان را بشکند و تا زمانی که اعضای دارالحرب پیمان شکنی نکردند، نمی توان پیمان را یک طرفه فسخ کرد. رابطه بین دارالکفر و دارالحرب، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر دارالحربی، دارالکفر هست ولی هر دارالکفری دارالحرب نیست.



انواع دیگر دارالکفر (سرزمین های غیراسلامی):

۱) دارالصلح: دارالصلح به معنای وسیع آن، شامل آن دسته از کشورهای غیراسلامی می شود که در قالب یکی از قراردادهای صلح آمیز، روابط دوستانه ای با دولت اسلامی برقرار نموده و از این رهگذر مورد شناسایی دولت اسلامی قرار می گیرند.

دارالصلح شامل دارالذمه، دارالعهد، دارالامان، دارالمواعده و دارالهدنه می گردد.

الف) دارالذمه: کشور مستقلی است که جمعیت آن از پیروان ادیان توحیدی (یهودی، مسیحی، زرتشتی) بوده و با دولت اسلامی قرارداد ذمه منعقد نموده باشند. دولت اسلامی با این نوع از دارالکفر به دلیل نزدیکترین وضعیت با دولت اسلامی، بیشترین و بهترین نوع رابطه را خواهد داشت. (در حال حاضر در اسلام ایران با هیچ کشوری چنین قراردادی ندارد)

ب) دارالعهد: منظور از دارالعهد کلیه دولت ها و کشورها و سرزمین هایی است که مردم آنها براساس پیمانی که با مسلمانان بسته اند در کنار دارالاسلام از روابط صلح آمیز با امت اسلامی برخوردار می باشند و روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی آن دو براساس پیمان مشترکی تنظیم شده است. (هم اکنون روابط ایران و کشورهای اروپایی، وضعیت دارالاسلام و دارالعهد را حاکم کرده است.)

ج) دارالامان: کشوری است که اهالی آن از نوعی قرارداد امان به طور موقت یا دائم برخوردار باشند. قاعده دارالامان با موضوع مستأمنون تفاوت دارد. به این معنا که قاعده مستأمنون مخصوص دارالکفریان داخل دارالاسلام است ولی دارالامان به یک سرزمین یا کشور تعلق دارد. مبنای قرآنی این اصل، آیه ۴ سوره توبه است [۱۲].

د) دارالمواعده: به سرزمین یا کشوری گفته می شود که بین آن دولت و دولت اسلامی (دارالاسلام) قرارداد متارکه موقت جنگ برقرار بوده و طرفین به آن متعهد بوده باشند. (خودداری پیامبر و اهل مکه از جنگ در ماههای حرام، وضعیت کشور مقابل را از حالت دارالحربی به دارالمواعده تغییر می داد)

ه) دارالهدنه: به سرزمین یا کشوری گفته می شود که بین آن دولت و دولت اسلامی قرارداد متارکه جنگ برقرار بوده و طرفین به آن متعهد باشند. (وضعیت عراق در دوره صدام پس از



انعقاد آتش بس با ایران در سال ۱۳۶۸ تا زمان حمله ایالات متحده به این کشور، دارالهدنه است.)

۲) دارالهجره: سرزمینی است که مسلمانان بر اثر شرایط مختلف اعتقادی، اقتصادی، سیاسی و ... به آن هجرت می کنند. (حبشه در زمان قبل از تشکیل حکومت پیامبر و نیز لبنان و سوریه برای فلسطینیان، از موارد دارالهجره است)

۳) دارالاستضعاف: کشور یا سرزمینی که در آن شرایط برای دینداری مهیا نیست و مسلمانان در سختی هستند. بر طبق فقه اسلامی، هجرت برای مسلمانان از دارالاستضعاف به دارالاسلام یا دارالهجره واجب است، مگر این که شرایط اضطرار وجود داشته باشد. مستضعف به کسی گفته می شود که ضعیف نگه داشته شده باشد. (در دوره دولت نبویف مکه برای مسلمانان حکم دارالاستضعاف را داشته است.)

۴) دارالحیاد (دولت بیطرف): دارالحیاد به سرزمینی گفته می شود که در رابطه سیاسی و ایدئولوژیکی از مناقشات بین دارالاسلام و دارالکفر کناره گیری نموده، سیاست عدم مداخله را در پیش گرفته باشد و در رابطه با درگیری های نظامی و مخاصمات بین دارالاسلام و دارالحرب بدون جانبداری از طرفین و یا اطراف درگیری بیطرفی خود را حفظ کند. (شرایط سوئیس در حال حاضر، بهترین مثال برای دارالحیاد است)

در این جا اشاره به دو نکته ضروری و مفید است:

نکته اول: شناسایی انواع دولتهای غیراسلامی (دارالکفر) می تواند به یکی از دو صورت شناسایی دائمی یا شناسایی موقت صورت پذیرد. در این میان، در شناسایی دارالذمه و دارالعهد- مادام که بر پیمان خویش استوار باشند- اصل بر شناسایی دائمی است ولی در شناسایی دارالامان و دارالهدنه اصل بر شناسایی موقت است، هر چند براساس نظر برخی فقها شناسایی دائمی نیز بلاشکال خواهد بود. ناگفته نماند که با مطالعه فقه اسلام، نوع سوم از شناسایی را تحت عنوان شناسایی معلق و مشروط نیز می توان به دست آورد.

نکته دوم: شناسایی دولت، لزوماً به معنای قبول مشروعیت حکومت و دستگاه هیأت حاکمه آن دولت نیست. مثل کشورهایی که عده ای کودتاچی و یا شورشگر بدون هیچ گونه



مشروعیت قانونی و بین المللی و مقبولیت مردمی حکومت را در دست گرفته باشد، هر چند در صورت عکس قضیه، یعنی عدم شناسایی دولت، بالطبع به معنای عدم مشروعیت حکومت آن دولت خواهد بود. چنان که وقتی رژیم اشغالگر قدس از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک دولت مورد شناسایی قرار نگرفته، بالطبع هیأت حاکمه آن رژیم نیز مشروعیت نخواهد داشت.

نتیجه گیری

اسلام نه تنها در زمینه روابط بین المللی نوآوری ها کرده است، بلکه نخستین نظام حقوقی منسجم در جهان به شمار می رود که اندیشه شناسایی کامل (دوژوره) را برای جوامع سیاسی بیگانه عرضه کرده است. اسلام حقوق ملل بیگانه را براساس تعهد مقدس چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ تضمین کرده است. با مطالعه سیره سیاسی پیامبر اسلام، وجود یک اصل در تمامی دوره زندگانی ایشان به چشم می خورد:

الانسان اخ الانسان، ملحداً او مؤمناً الا ماخرج بالدلیل

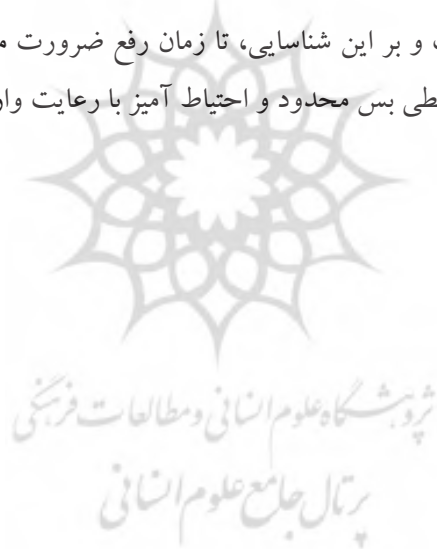
نوع اقدامات بین المللی ایشان در حوزه های منطقه ای و فرامنطقه ای مؤید همین اصل است. به طور فهرست وار، هجرت صغری (حبه) و کبری (مدینه) مسلمانان، انعقاد پیمان عقبه ۱ و ۲، صلح حدیبیه، امضای منشور مدینه، نوع رابطه ایشان با یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع و البته اعراب بادیه نشین، سیاست خارجی ایشان نسبت به کشورهای فرامنطقه مثل ایران، مصر و روم و... همه نشان دهنده روح صلح آمیز حاکم بر روابط خارجی دولت اسلامی نبوی است.

پیامبر (ص) در شناسایی ملل یهود، مسیحی و مجوس، جای هیچ گونه تردیدی برای ما باقی نگذاشته است. اما در مورد مشرکین مکه که گمراه ترین و خونخوارترین دشمنان اسلام بودند، بر سر عهد و پیمان رفت (صلح حدیبیه). امتیازهای متقابلی با آنها رد و بدل کرد و اصل برابر انگاری و رفتار همسان را که می گویند مبنای روابط بین المللی در زمان کنونی است، دقیقاً تا مرز ضرورت ها به کار بست. همین وضعیت نیز در حقوق بین الملل معاصر توسط ایران در راستای سیاست اسلامی تکرار شده و می شود. مثلاً ایران نه تنها اسرائیل را به رسمیت نمی



شناسد بلکه بر سر عهد و پیمان نیز نمی رود. این نمونه بارزی از توجه خاص ایران اسلامی به سنت پیامبر عظیم الشان که بنیانگذار آئین دیپلماسی اسلامی است، می باشد.

در بحث شناسایی هم این نکته طرح شد که شناسایی از نظر اسلام امری کاملاً طبیعی و احیاناً ضروری است، و در پاسخ به این سؤال که با وجود هدف اسلام برای زدودن کفر از صحنه گیتی، آیا شناسایی با آرمان اسلام منافات ندارد؟ گفتیم که؛ اسلام مکتبی است واقع بین و نمی تواند دیده بر واقعیات جهان فرو بندد. چون اسلام نمی خواهد واقعیات موجود در جامعه بین المللی را انکار کند و در انزوا و گوشه گیری به سر برد، ناگزیر به شناسایی کشورها و ملل بیگانه روی آورد. با این وجود شناسایی دولت اسلامی در مواجهه با برخی کشورها، یک شناسایی «دوفاکتو» است، که بسیار محدود و محتاطانه و تنها در چارچوب یک اضطرار از نظر حقوق اسلامی است و بر این شناسایی، تا زمان رفع ضرورت می توان آثار بین المللی را مترتب دانست. پس روابطی بس محدود و احتیاط آمیز با رعایت وارد نیامدن زیان به مسلمانان برقرار می شود.



منابع و ماخذ

۱. خلیل خلیلیان، حقوق بین الملل اسلامی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵
۲. حمید بهزادی، اصول روابط بین الملل و تحولات آن در اسلام، شماره ۱۲، نشریه دانشکده حقوق دانشگاه تهران
۳. آیت الله شیرازی، الفقه (السیاسه)، قم، ۱۴۰۲ ق
۴. موسی زاده، رضا؛ بایسته های حقوق بین الملل عمومی، تهران، میزان، ۱۳۸۰، چاپ اول
۵. ضیائی بیگدلی، محمدرضا؛ حقوق بین الملل عمومی، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۲، چاپ هجدهم
۶. ابراهیم، محمد؛ و سید علیرضا حسینی، اسلام و حقوق بین الملل عمومی، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ج اول
۷. عباس علی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ج ۳
۸. علی اکبر کلانتری، دارالاسلام و دارالکفر و آثار ویژه آن دو، مجله فقه، زمستان ۱۳۷۵، ش ۱۰
۹. حسین ارجینی، محدوده جغرافیایی دارالاسلام، مجله معرفت، مرداد ۱۳۸۲، س ۶۸
۱۰. علی اکبر کلانتری، دارالاسلام و دارالکفر و آثار ویژه آن دو، مجله فقه، زمستان ۱۳۷۵، ش ۱۰
۱۱. محمدتقی مصباح، ولایت فقیه خارج از مرزها، فصل نامه حکومت اسلامی، سال اول، پاییز ۱۳۷۵، ش اول
۱۲. دکتر خلیلیان، خلیل، حقوق بین الملل اسلامی، نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۹۰





پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی